



تکبیر به یاد اموات

بانوان محله هر کدام بخشی از کار را به عهده گرفته‌اند. یکی با حوصله و دانه دانه عدس‌ها را پاک می‌کند. چند نفر دور یک سینی نشسته‌اند و پیازها را پوست می‌گیرند و خرد می‌کنند. لایه لای این کارها هم گاهی یک نفر از راه می‌رسد و با همه در سال نو، حال و احوال و روبروسی می‌کند. مهری سبزی که روزها در کنار دیگر بانوان محله پارچه عزاد و خسته با کنار دیگر غذا ایستاده است. بیان می‌کند: خیلی از این خانم‌ها که این شب هادر تجمعات نقش پررنگی دارند، در اوقات عادی سال، غروب به بعد به خیابان نمی‌آیند، ولی وطن برایشان، یک اعتقاد پررنگ است. ما خانم هادرست مثل سال‌های جنگ عراق با کشورمان، برای سربلندی ایران، هر کاری که از دستمان برآید، انجام می‌دهیم. مهناز کاظمی می‌گوید: در این روز و شب‌ها به یاد اموات قدم برمی‌داریم و تکبیر می‌گوییم؛ چون می‌دانیم اگر آن‌ها هم امروز در کنار ما بودند، در همین راه قدم می‌گذاشتند. ثواب کارهایمان را به عزیزانی که از دست داده‌ایم، هدیه می‌کنیم تا خیر و بهره‌ای به آن‌ها هم برسد.

هم سن من بودند؟

یک قفس کوچک، روی دیوار حیاط قرار گرفته. صدای دو مرغ عشق، حیاط را پُر کرده است. باغچه کوچک حیاط، کمی سبز شده است. سیده اقدس حقانی موسوی، از امامان معصوم می‌خواند و با رسیدن به اسم هرامام، همه صلوات می‌فرستند. بعد از آن، خانم‌ها با صدایی رسا، شعار می‌دهند: «زنده باد ایران، مرگ بر آمریکا، دود بر رزمندگان اسلام».

یکی از خانم‌ها که بچه مدرسه‌ای دارد، بغض می‌کند و می‌گوید: بچه‌های میناب که شهید شدند، پسر کوچکم می‌گفت مامان یعنی هم سن من بودند! همه مان خیلی برای آن بچه‌ها گریه کردیم.

به یاد رزمندگان میدان

فضای خانه‌های اهالی خیابان وحدت، روزها هم کم‌از شب هاندارد. درست مثل شب‌ها پُر از پرچم ایران و پُر از صدای شعار و تکبیر است. ام‌کلثوم جانفد ابوالفضل می‌گوید: هشت سال دفاع مقدس را تجربه کرده‌ام و هم در این روزهای جنگ تحمیلی سوم نفس می‌کنم، با

بانوان محله پایین خیابان
هر شب از مردم حاضر در میدان پذیرایی می‌کنند

طعم مقاومت در کام وطن

سمیرا شاهیان ابوی پیاز داغ در حیاط خانه قدیمی بلند شده است. یکی از خانم‌ها با پلاستیک زرد چوبه، کنار قابلمه می‌آید. با این بسته بندی ادویه سر ظرف غذا آمدن، یعنی خبرهایی از پخت نذری هست؛ یعنی یک نفر رفته عطاری و احتمالاً گفته صد گرم زرد چوبه می‌خواهم برای عدسی نذری. قصه آن کیسه‌ای که داخلش چند کیلو عدس ریخته شده و روی عدس‌ها هم یک قوطی رب گذاشته شده. همین است؛ مثلاً یک شهر و ند گفته این هم سهم من برای امشب.

زرد چوبه را که می‌پاشند، پیازها طلایی می‌شود. قرار است خوراک عدسی تا چند ساعت، در قابلمه بزرگ روی شعله قل بزند و بجوشد. چند هفته‌ای است که هر شب در خیابان وحدت، بوی معطر عدسی به مشام می‌رسد. اما قبل از استنشام عطر این غذا، صحنه وحدت و همدلی بانوان پایین خیابان به چشم می‌آید. خانم‌های محله از روز اول جنگ با کارهایی که از دستشان برمی‌آید، پای کار آمده‌اند. هر کدام از بانوان با دغدغه‌های شخصی، گویی پیوندی با هم پیدا کرده‌اند که تا پیش از شروع جنگ ناپیدا بود. آن‌ها همه دغدغه‌های شخصی‌شان را روی طاقچه دلشان گذاشته‌اند برای روزی که پیروزی می‌رسد و در این سه هفته جنگ فقط و فقط به کارهای گروهی مشغول شده‌اند.

خسته نمی‌شویم

در میانه این رفت و آمدها، پرچم ایران را بالای می‌برند. دستی آن‌را نگه می‌دارد و بانویی دیگر صافش می‌کند. روی شیشه پنجره‌ها، پرچمی با تصویر رهبر شهید چسبانده‌اند که رویش نوشته شده: «لیک یا خامنه‌ای». ناگهان صداهایی می‌شود: «... اکبر، تکبیر هادر فضای خانه می‌پیچد. یکی مداحی مهدی رسولی را پخش می‌کند و همه خانم‌ها هم نوا با او می‌گویند، «بزن که خوب می‌زنی». در حیاط باز است و همین حال و هواد که کوچه هم

جاری است. پشت در بیشتر خانه‌ها عکس رهبری چسبانده‌اند. با تکبیرها انگار زمان عقب می‌رود و به سال‌هایی می‌رسد که همین صداها از پشت بام‌ها بلند می‌شد. صحبت‌ها آرام آرام رنگ گذشته می‌گیرد. از روزهای هشت سال دفاع مقدس می‌گویند. هر کسی تکه‌ای از آن سال‌ها را با خود دارد و حالا، اینجا، میان بوی عدسی، آن را بیرون می‌گذارد. خانم ابوالفضل می‌گوید: پدرم در آن هشت سال هم برای پیروزی نذری داد و دیگ به راه می‌کرد. ماهرگز خسته نمی‌شویم. عشقش را داریم. اصلاً جزو واجبات است. خانم سبزی که در آن دوره، سن و سال زیادی نداشته، بیان می‌کند: الان همه مان خانوادگی دوست داریم پای کار باشیم.

از دل‌تنگی‌هایشان که حرف می‌زنند، معنی واقعی ایستادگی را در نگاهشان می‌توان فهمید.

پیوندهای پیدا و ناپیدا

میزبان، با یک سینی چای و ظرف میوه، میان جمع می‌چرخد. لیوان‌هایی یکی یکی تعارف می‌کند. لیخنمی‌زند و گاهی خودش هم کنار بقیه می‌نشیند. پذیرایی اش فقط چای و میوه نیست؛ صمیمیتی است که جمع را دور هم نگه می‌دارد. در این خانه ساده، کاری فراتر از پختن غذا در حال انجام است؛ رفاقت‌ها آرام آرام قوام می‌گیرد. خانم موسوی می‌گوید: مایک هدف داریم؛ پیروزی.

تبدیل تهدید به فرصت

بی‌بی اقدس با لیخنم و سرزندگی می‌گوید: ما هستیم. تازمانی که عمرمان کفاف دهد، هستیم. مهناز کاظمی هم دنباله صحبتش را می‌گیرد که «در دنیا، حرف اول و آخر ایران می‌زند و سربلندی‌ای بالاتر از این برای ما نیست که وطنمان ایران است».

در کنار این مقاومت‌ها، مهری سبزی، فرمانده پایگاه بسیج مسجد امام هادی^(ع)، به نکته‌ای دیگر اشاره می‌کند: مادر این شب هانبرو هم جذب می‌کنیم. برخی از خانم‌های بی‌حجاب که می‌بینند حرف همه وطن است، پای کار می‌آیند. ما هم با آغوش باز پذیرایشان هستیم.

خانم‌هایی این ایستادگی جدی هستند؛ یکی‌شان با صدای محکم بیان می‌کند: آمریکا که ابرقدرت دنیا بود، مانده است که با مردم ما چکار کند. برایشان تعجب آور است که مردم ایران در دلهره بمباران هوایی، عرصه را خالی نمی‌کنند.



برای تماشای
ویدئو گزارش
کد را اسکن کنید

